TRANSCRIPT · EPISODE 254

Short Stories with Peter: Momotaro

English learning resource · FA

Line-by-line · English + Persian

91 lines

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

Welcome to Short Stories with Peter.

به «Short Stories with Peter» خوش آمدید.

Today's story is a traditional tale from Japan.

داستان امروز قصه‌ای سنتی از ژاپن است.

It is called Momotaro, The Boy Who Came from a Peach.

نامش «موموتارو، پسری که از یک هلو آمد» است.

Long ago, in a small village, there lived an old man and an old woman.

مدت‌ها پیش، در یک روستای کوچک، پیرمرد و پیرزنی زندگی می‌کردند.

They were kind people, but they had no children.

آدم‌های مهربانی بودند، اما فرزندی نداشتند.

Every morning, the old man went to the hills to cut grass for nearby farmers.

هر صبح، پیرمرد به تپه‌ها می‌رفت تا برای کشاورزان علف ببرد.

And every morning, the old woman went to the river to wash clothes.

و هر صبح، پیرزن به رودخانه می‌رفت تا لباس بشوید.

One day, the old woman saw something large and round floating down the river.

یک روز، پیرزن چیزی بزرگ و گرد را دید که روی رودخانه شناور بود و پایین می‌آمد.

It was a giant peach.

یک هلوی غول‌پیکر بود.

Oh, what a wonderful peach!

آه، چه هلوی شگفت‌انگیزی!

She pulled it out of the water, carried it home, and waited for her husband.

آن را از آب بیرون کشید، به خانه برد و منتظر شوهرش ماند.

That is the biggest peach I have ever seen!

این بزرگ‌ترین هلویی است که در عمرم دیده‌ام!

Let's cut it open and eat it together.

بیا آن را باز کنیم و با هم بخوریم.

But just then, the peach opened by itself.

اما درست همان لحظه، هلو خودش باز شد.

Inside, there was a little boy.

درونش پسربچه‌ای کوچک بود.

A child!

یک بچه!

The sky has sent us a child!

آسمان برای ما بچه‌ای فرستاده است!

They were so happy.

آن‌ها بسیار خوشحال بودند.

They named the boy Momotaro, which means Peach Boy.

نام پسر را موموتارو گذاشتند، که یعنی «پسر هلو».

The years passed, and Momotaro grew strong and brave.

سال‌ها گذشت و موموتارو قوی و شجاع بزرگ شد.

One day, he came to his parents with a serious face.

یک روز، با چهره‌ای جدی نزد پدر و مادرش آمد.

Father, Mother, I must go to Ogre Island.

پدر، مادر، باید به جزیره غول‌ها بروم.

The oni there hurt the people of our country, and they take their treasure.

اونی‌های آنجا به مردم سرزمین ما آسیب می‌زنند و گنجشان را می‌برند.

I want to stop them.

می‌خواهم جلوی آن‌ها را بگیرم.

His parents were afraid, but they knew he was brave.

پدر و مادرش می‌ترسیدند، اما می‌دانستند که او شجاع است.

His parents prepared rice cakes for his journey.

پدر و مادرش برای سفرش کیک‌های برنجی آماده کردند.

Take these, my son.

این‌ها را بگیر، پسرم.

They will give you strength.

به تو نیرو می‌دهند.

On the road, Momotaro met a dog.

در راه، موموتارو به یک سگ برخورد.

Woof!

هاپ!

Momotaro, where are you going?

موموتارو، کجا می‌روی؟

And what is that smell?

و این بو چیست؟

I am going to Ogre Island, and these are my rice cakes.

به جزیره غول‌ها می‌روم و این‌ها کیک‌های برنجی من هستند.

If you come with me, I will give you one.

اگر با من بیایی، یکی از آن‌ها را به تو می‌دهم.

Of course I will come!

حتما می‌آیم!

Later, they met a monkey in a tree.

کمی بعد، روی یک درخت به یک میمون برخوردند.

Hello, hello!

سلام، سلام!

Where are you two going?

شما دو نفر کجا می‌روید؟

I would love a rice cake too!

من هم خیلی دلم یک کیک برنجی می‌خواهد!

So the monkey joined them.

پس میمون هم به آن‌ها پیوست.

Then, in a field, they met a pheasant.

بعد، در یک مزرعه، به یک قرقاول برخوردند.

I can fly high, and I can see far.

می‌توانم بلند پرواز کنم و دور را ببینم.

Let me join your team!

اجازه بده به تیم تو بپیوندم!

Momotaro smiled.

موموتارو لبخند زد.

Now he had three friends.

حالا سه دوست داشت.

They crossed the sea, and soon they saw a big, dark castle on Ogre Island.

از دریا گذشتند و به‌زودی قلعه‌ای بزرگ و تاریک را در جزیره غول‌ها دیدند.

The pheasant flew over the walls, and the monkey opened the gate from the inside.

قرقاول از روی دیوارها پرواز کرد و میمون دروازه را از داخل باز کرد.

The dog and Momotaro rushed in.

سگ و موموتارو به داخل هجوم بردند.

Who dares to come here?

چه کسی جرئت کرده به اینجا بیاید؟

I am Momotaro.

من موموتارو هستم.

Give back the treasure, and stop hurting people.

گنج را پس بده و دست از آزار مردم بردار.

The chief of the oni looked at the four friends.

رهبر اونی‌ها به چهار دوست نگاه کرد.

Each friend had played a part in reaching the castle.

هر دوست سهمی در رسیدن به قلعه داشته بود.

After a fierce struggle, the chief could see that his side was defeated.

پس از یک نبرد سخت، رهبر دید که طرفش شکست خورده است.

You are too strong for us.

شما برای ما زیادی قوی هستید.

Please, take the treasure.

لطفا، گنج را ببرید.

We will not trouble the people again.

دیگر مردم را آزار نخواهیم داد.

Momotaro and his friends carried the treasure home.

موموتارو و دوستانش گنج را به خانه بردند.

The old man and the old woman were waiting at the door, and they cried with joy.

پیرمرد و پیرزن دم در منتظر بودند و از شادی گریستند.

After that, they all lived happily, and the village was safe.

پس از آن، همه شاد زندگی کردند و روستا در امان بود.

End of the story.

پایان داستان.

Now, let’s dive into the language and break down some of the key vocabulary from the story.

حالا به سراغ زبان می‌رویم و چند واژه کلیدی داستان را بررسی می‌کنیم.

First, float.

اول، float.

To float means to stay on the surface of water or another liquid.

To float یعنی روی سطح آب یا مایعی دیگر ماندن.

In the story, the peach floated down the river.

در داستان، هلو روی رودخانه شناور شد و پایین آمد.

Second, brave.

دوم، brave.

A brave person is not stopped by fear.

آدم شجاع را ترس متوقف نمی‌کند.

Momotaro was brave because he went to Ogre Island.

موموتارو شجاع بود چون به جزیره غول‌ها رفت.

Third, journey.

سوم، journey.

A journey is the act of travelling from one place to another.

A journey یعنی عمل سفر کردن از جایی به جای دیگر.

His journey was long, with a road, a field, and the sea.

سفرش طولانی بود، با یک جاده، یک مزرعه و دریا.

Fourth, treasure.

چهارم، treasure.

Treasure is a group of valuable things, like gold or jewels.

Treasure مجموعه‌ای از چیزهای ارزشمند است، مثل طلا یا جواهر.

Fifth, team.

پنجم، team.

A team is a group of people, or in this story animals and a person, working towards the same goal.

Team گروهی از آدم‌هاست، یا در این داستان، حیوان‌ها و یک انسان، که برای یک هدف مشترک کار می‌کنند.

The four friends were a good team.

چهار دوست تیم خوبی بودند.

Now a short practice.

حالا یک تمرین کوتاه.

I will say a sentence, and you choose the word: float, brave, journey, treasure, or team.

من یک جمله می‌گویم و تو واژه را انتخاب می‌کنی: float، brave، journey، treasure یا team.

Number one: "The boat can ... on the water for hours."

شماره یک: «The boat can _____ on the water for hours» (قایق می‌تواند ساعت‌ها روی آب _____ .)

The answer is float.

پاسخ float است.

Number two: "The firefighter was very ..., and he helped everyone."

شماره دو: «The firefighter was very _____, and he helped everyone» (آتش‌نشان بسیار _____ بود و به همه کمک کرد).

The answer is brave.

پاسخ brave است.

Number three: "We are a good ..., so we finish the project together."

شماره سه: «We are a good _____, so we finish the project together» (ما یک _____ خوبیم، پس پروژه را با هم تمام می‌کنیم).

The answer is team.

پاسخ team است.

Number four: "After a long ..., they arrived at the sea."

شماره چهار: «After a long _____, they arrived at the sea» (پس از یک _____ طولانی به دریا رسیدند).

The answer is journey.

پاسخ journey است.

Number five: "The pirates hid the ... under the sand."

شماره پنج: «The pirates hid the _____ under the sand» (دزدان دریایی _____ را زیر ماسه پنهان کردند).

The answer is treasure.

پاسخ treasure است.

Great work.

آفرین.

You can read the vocabulary from this story in the vocabulary section of our website, and the link is in the description.

واژگان این داستان را در بخش واژگان وب‌سایت ما می‌توانی بخوانی و پیوندش در توضیحات است.

Thank you for listening, and see you next time.

ممنون که گوش دادید و تا قسمت بعد.